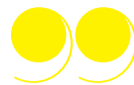


اساساً نمی‌توان گفت آمریکا یک ملت است. چون ملت‌ها یک تاریخ مشترک نیاز دارند. در حالی که آمریکا متشکل از بومیان، سفیدپوستان و رنگین‌پوستان عمدتاً سیاه‌پوستان است



غلامزاده، مترجم کتاب «جامعه انحطاط زده» در گفت‌وگو با «ایران جمعه»:

ساختار دو حزبی آمریکا، منجر به بروز یک جامعه دو قطبی شده است

برآیند وضعیت سیاسی یک جامعه را می‌توان در کیفیت رؤسای جمهوری که انتخاب می‌کنند، ملاحظه کرد. حالا ترامپ و بایدن برآیند جامعه آمریکا به شمار می‌آیند. موضوعی که ضعف سیاسی این جامعه را بیشتر از دهه‌های قبل عیان می‌کند. تحلیل شما به‌عنوان کارشناس مسائل آمریکا و مترجم کتاب تخصصی «جامعه انحطاط زده» از وضعیت سیاسی ایالات متحده چیست؟

کتاب «جامعه انحطاط زده» نوشته یکی از نویسندگان نیویورک تایمز است. نیویورک تایمز رسانه نزدیک به نهاد قدرت در امریکاست که همسوی سیاست‌های خارجی ایالات متحده است. با این حال چنین نویسنده روزنامه‌نگاری موضوع افول آمریکا را مطرح می‌کند. ساختار کتاب این گونه است که از حوزه‌های مختلف به موضوع می‌پردازد؛ هم بحث سیاسی و هم اجتماعی، فرهنگی و ادب و هنر. از زوایای مختلف این افول را بررسی می‌کند. در جامعه آمریکا در اثر تسلط سیاسی ساختار دو قطبی به وجود آمده. در واقع دو حزبی بودن ساختار سیاسی آمریکا، منجر به دو قطبی شدن جامعه آن شده. همین عامل، موضوعات مختلف را تحت تأثیر قرار داده و باعث شده عملاً کنش سیاسی در جامعه آمریکا محدود شود. یعنی انتخابات و سرنوشت انتخابات آمریکا را چند ایالت انتخاب می‌کنند. ۵۰ ایالت در آمریکا است اما در واقع کمتر از ۱۰ ایالت در نتیجه انتخابات تأثیر می‌گذارند. این شکاف به حدی زیاد است که برخی ایالت‌ها همیشه جمهوری خواه و برخی ایالت‌ها همیشه دموکرات هستند. اساساً بر اساس این رویکرد سیاسی است که رفتارهای خود را تنظیم می‌کنند، مثلاً برای خرید خانه به دنبال محله‌ای می‌گردند که همفکران خود آنجا حضور دارند. به دنبال کسانی برای دوستی و ازدواج می‌گردند که همسوی تفکرات حزبی آنها هستند. این موضوع ذیل یک بحث تخصصی تحت عنوان Mega identity یا برهویت است، یعنی هویت حزبی به همه چیز غلبه کرده. یکی از بحث‌های برهویت این است که فرد در موضوعات جنجالی مانند حمل سلاح و سقط جنین با وجود داشتن تفاوت فکری با حزب خود، اعتقادات شخصی خود را کنار می‌گذارد و تابع هویت حزب جمهوری خواه یا دموکرات می‌شود. عموماً جمهوری خواهان با سقط جنین مخالف هستند و دموکرات‌ها با این موضوع موافق. همین تصمیم‌گیری تحت

تأثیر نظر حزب باعث دو قطبی می‌شود. فراگیری احزاب که حتی اعتقادات شخصی افراد را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد، از کجا نشأت می‌گیرد؟ کدام ویژگی زیست سیاسی در جامعه آمریکا آنها را به این حد از سرسپردگی به احزاب می‌رساند؟ همان دو قطبی است که در جامعه آمریکا ایجاد شده. بروز این دو قطبی شکافی بود که در دوره ترامپ به‌صورت علنی وجود داشت. به این صورت که عده‌ای کاملاً یک سمت قرار داشتند و عده‌ای در سمت دیگر. ریشه این دو قطبی به تاریخ آمریکا برمی‌گردد. اساساً نمی‌توان گفت آمریکا یک ملت است، چون ملت‌ها به یک تاریخ مشترک نیاز دارند. در حالی که آمریکا متشکل از بومیان، سفیدپوستان و رنگین‌پوستان عمدتاً سیاه‌پوستان است. بومی‌ها از ابتدا حضور داشتند. سفیدپوستان مهاجر از اروپا به آمریکا مهاجرت کردند و بومیان را کشتند. پس تاریخ مشترک اینها با هم متضاد است. بومیان، مهاجران را به‌عنوان قاتل می‌بینند و سفیدپوستان، بومیان را مزاحم تلقی می‌کنند. هویت آنها با یکدیگر تعریف نمی‌شود.

اما الان تضادهای درونی این جامعه علنی شده و آنان را با یکدیگر رودررو می‌کند. یکی از ریشه‌های اصلی شکاف و دو قطبی، نداشتن تاریخ مشترک و مفهوم ملت است. یکی دیگر از علت‌های آن عیان شدن پوچی شعارهای لیبرال دموکراسی است. از آزادی می‌گفتند اما نگاه‌های نژادپرستانه داشتند. بحث برابری اجتماعی و نژادی را بعد از جنگ جهانی دوم مطرح کردند اما از آن زمان تا الان هیچ یک از این وعده‌ها محقق نشده. قتل سیاهان و شرایط نامناسب رنگین‌پوستان به وفور دیده می‌شود؛ نه آن‌هایی که سفیدپوست بودند به آرمان‌های خود رسیدند و نه آن‌هایی که طرفدار برابری بودند. هر دو طرف در آرمان‌های خود احساس خسران و شکست می‌کنند، چراکه شعارهای لیبرال دموکراسی محقق نشده. در بحث مالی ماجرای اشتغال وال استریت و بحران مالی ۲۰۰۹ پیش آمد. در موضوع برابری جنسیتی هنوز برابری دستمزدها اتفاق نیفتاده. این موضوعات بعد دهه ۶۰ میلادی مطرح شد اما اوپاما ۵۰ سال بعد گفت هنوز این آرمان‌ها انجام نشده و به عدم برابری اذعان کرد.

در نتیجه این اتفاقات تضادهای هویتی و بحران هویت به وجود آمد. به همین علت است که فوکویاما که بعد از فروپاشی شوروی، پایان تاریخ را نوشته بود، چند سال پیش بحث هویت را مطرح کرد. فوکویاما بعد از فروپاشی شوروی می‌گفت آمریکا و لیبرال دموکراسی الگوی مطلوب تاریخ بشر در طول تاریخ همه تلاش‌های خود را کرده و به این گل سرسبد مدلی حکمرانی در آمریکا

رسیده. اما بعد از ظهور و بروز مشکلات آمریکا حتی او که بشدت امریکاپرست بود، به ناچار کتاب هویت را نوشت و این موضوعات را مطرح کرد. در حال حاضر مردم آمریکا دچار تضادهای فکری هستند. نه در جامعه با هم همسانی دارند، نه آرمان‌هایی که به آنها داده شده، تحقق یافته. این دو عامل، دلیل اصلی شکاف و دو قطبی در جامعه آمریکا است.

وضعیت فعلی جامعه سیاسی را هم تشریح فرمایید. ما شاهد تنش میان طرفداران ترامپ و بایدن در هنگام جابجایی قدرت بودیم. این در حالی است که میان این دو در رفتار و موضع‌گیری تفاوت آنچنانی وجود ندارد. چنین اتفاقی نتیجه همان تضادها در جامعه آمریکا است؟

این وضعیت تجلی تسلط سیاسی است. وقتی جامعه پوپالیسی سیاسی ندارد، مجبور است از بین دو حزب دست به انتخاب بزند. این دو حزب هم اصحاب قدرت را مصادره می‌کنند. در سال ۲۰۱۶ بودیم. در کمپین داخلی دموکرات‌ها، هیلاری کلینتون را به سنדרز غلبه دادند و در سال ۲۰۲۰ همین کار را در برابری بایدن و سنדרز انجام دادند و به بهانه کرونا مناظره را ادامه ندادند.

چرا دموکرات‌ها در دوره‌های مختلف سنדרز را کنار می‌زنند؟ چون سنדרز منتقد رویکردهای مرسوم نهاد قدرت در آمریکا است. اما هم هیلاری و هم بایدن نماد نهاد قدرت در آمریکا در جریان دموکرات هستند. هر دو در قالب نماینده، سناتور، وزیر و معاون رئیس‌جمهور سال‌ها در ساختار قدرت بودند. کاملاً در چهارچوب نخبگان سیاسی که قدرت دست آنها است کار می‌کردند و منافع این طیف را به خطر نمی‌اندازند.

اما سنדרز نگاه متفاوتی دارد. مثل ترامپ که نگاه متفاوتی داشت و می‌خواست ساختار شکنی کند. افراد جوان‌تری نیز هستند که چنین رویکردی دارند اما چون جوانند، نهاد قدرت سعی می‌کند آنها را در جمع دموکرات‌ها هضم کند. ولی سنדרز هم جابجاءتر است و هم سابقه طولانی‌تر و شناخته شده‌تری دارد. نمی‌توانند او را مدیریت کنند ولی سعی می‌کنند او را قانع کنند. دفعه اول با تقلب درون حزبی او را کنار گذاشتند و دفعه دوم او را قانع کردند که با مصلحت‌اندیشی همراهی کند.



برنی سندرز، سیاستمدار دموکرات آمریکایی، منتقد رویکردهای مرسوم نهاد قدرت در این کشور است. به همین خاطر در دوره‌های مختلف انتخابات، توسط هم‌حزبی‌هایش کنار زده می‌شود

«پنج‌گانه افول آمریکا» عنوان مجموعه آثاری است که سال گذشته توسط نشر سروش منتشر شد. «امریکا تور وداع»، «جامعه انحطاط زده»، «در سایه قرن آمریکایی»، «زوال هژمونی ایالات متحده در نیم کره غربی» و «هرگز ناامیدی» عناوین کتاب‌های این مجموعه پنج جلدی است. آثاری از قلب جامعه آمریکا که وضعیت افول ایالات متحده را در عرصه‌های مختلف بررسی می‌کند. برای بررسی وضعیت سیاسی جامعه آمریکا به سراغ حمیدرضا غلامزاده، مترجم کتاب «جامعه انحطاط زده» رفتیم. غلامزاده، سرپرست گروه ترجمه این مجموعه پنج جلدی و کارشناس مطالعات آمریکا است.



دو حزبی بودن آمریکا، منجر به دو قطبی شدن جامعه آن شده. همین عامل، موضوعات مختلف را تحت تأثیر قرار داده و باعث شده عملاً کنش سیاسی در جامعه آمریکا محدود شود. یعنی انتخابات و سرنوشت انتخابات آمریکا را چند ایالت تعیین می‌کنند

برخی دیگر از افراد حزب را با دستکاری در شاخص‌های درون حزبی از صحنه رقابت بیرون کردند. برای مثال برای ورود به مناظرات یکسری فاکتور لازم است. گاهی اوقات برای بیرون راندن یک نفر از رقابت، همه فاکتورها را یکباره دوبرابر می‌کنند. برخی دیگر را به بهانه کرونا و مصلحت‌اندیشی و حتی وعده وزارت کنار گذاشتند.

پيامد این اتفاق افول قدرت آمریکا است؟ یعنی تضادهای داخلی، قدرت جهانی آمریکا را به چالش می‌کشاند؟ من در این باره از لفظ نویسنده کتاب «جامعه انحطاط زده» استفاده می‌کنم که می‌گوید تسلط سیاسی وجود دارد. تسلط به معنی گرفتنی رگ‌ها و در نهایت حمله قلبی. «روس دوات» اتفاقاً از لفظ پزشکی تسلط استفاده می‌کند و می‌گوید در ساختار سیاسی آمریکا به دلایل متعددی که بیان شد، گردش سیاسی کند و ساختار سیاسی ناکارآمد شده. در نتیجه به‌تدریج روند سیاسی در آمریکا از بین می‌رود و کاملاً ناکارآمد می‌شود. نهایتاً باید مدل‌های جایگزین برای آن ایجاد کنند. چراکه این مسیر در نهایت منجر به سکتة سیاسی آمریکا خواهد شد. کما اینکه در سال‌های اخیر بحث تعطیلی دولت آمریکا بیشتر مطرح شد. در طول دوره اوپاما حدود یک تا دو بار این اتفاق افتاد. در دوره ترامپ این اتفاق چندباری رخ داد و حتی یک بار طولانی‌ترین دوره تاریخ را تجربه کرد. در دوره بایدن نیز از این تعطیلی صحبت شده اما فعلاً از آن جسته. اگرچه امکان آن همواره وجود دارد. این وضعیت ناشی از لجاجت‌های سیاسی بین دو حزب است که خود نشأت گرفته از دو قطبی میان آنها است. موضوعی که به اختلال در فرایندهای سیاسی می‌انجامد و در آن صورت ناکارآمدی دولت به وجود می‌آید. مثال چنین وضعیتی زیرساخت‌های آمریکا است. برخی از زیرساخت‌ها از دهه ۶۰-۷۰ میلادی که رشد داشت، دیگر تغییر نکرده. یعنی در این ۶۰-۵۰ سال لوله‌کشی‌ها، راه‌آهن، جاده، پل و امثالهم به‌روزرسانی و تعمیر نشده‌اند. به همین خاطر است که وقتی بایدن روی کار آمد، قصد داشت بودجه چند هزار میلیاردی برای زیرساخت‌ها اختصاص دهد. این بودجه حدوداً ۲-۳ ماه پیش تصویب نهایی شد. این مثال مربوط به فیزیکی‌ترین سطح است. چنین وضعیتی در سطوح نظری مثل رویکردهای سیاسی نیز تأثیر دارد. این تحلیل‌ها نیز مواردی است که خود آمریکایی‌ها به آن اذعان دارند.

